



افول قدرت نرم آمریکا؛ دیدگاه‌ها و زمینه‌ها

غلامرضا جمشیدیها* | سید محمدجواد قربی**

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۵/۱۸

چکیده

شکست‌های متوالی قدرت سخت آمریکا و افزایش هزینه‌های مادی و معنوی این کشور در کاربست منابع سخت‌افزاری قدرت باعث گردید تا این کشور منابع نرم‌افزاری قدرت را بیشتر مورد توجه قرار دهد که در این زمینه موفقیت‌هایی به دست آورد؛ ولی عملکرد، سیاست‌گذاری و مدیریت مقامات آمریکایی در سیاست جهانی منجر به کاهش مشروعیت و مقبولیت قدرت آمریکا در افکار عمومی بین‌المللی گردید. به عبارتی، مرحله رشد و نمو قدرت نرم‌افزاری آمریکا دچار نزول و افول شده و در شرایط فعلی، آمریکا دیگر توانمندی لازم برای اعمال قدرت نرم را ندارد؛ زیرا سیاست‌های این کشور برای دولت-ملت‌ها دارای زیبایی، شکوه و مقبولیت نیست و منابع فرهنگی، سیاسی و اقتصادی قدرت نرم آمریکا با بدبینی مواجه شده‌اند. با توجه به اهمیت مقوله قدرت نرم در مناسبات جهانی و نحوه عملکرد ایالات متحده آمریکا در این زمینه، مقاله حاضر تلاش دارد به این سؤال اصلی پاسخ دهد که دلایل افول قدرت نرم ایالات متحده آمریکا در روند سیاست جهانی چه مؤلفه‌هایی است؟ برای پاسخ به سؤال اصلی مقاله، نگارندگان با کاربست روش تحلیلی-توصیفی تلاش در تبیین زمینه‌های افول منابع نرم قدرت آمریکا را دارند. یافته‌ها نشان می‌دهند دلایل افول قدرت نرم آمریکا عبارت‌اند از ظهور قدرت‌های جدید، بحران‌های داخلی، کاهش تأثیرات بین‌المللی بر نهادهای مالی و اقتصادی، بی‌اعتباری دیپلماسی آمریکا، هزینه‌های سیاسی و اقتصادی نظامی‌گری، کاهش قدرت هنجاری، اضمحلال رؤیای آمریکایی در افکار جهانی، کاهش توانمندی اقتصادی، رشد مرز شکنی دانش توسط قدرت‌های منطقه‌ای، گسترش آمریکاستیزی، بیداری سیاسی ملت‌ها و ...

کلیدواژه‌ها: قدرت نرم؛ ایالات متحده آمریکا؛ افول قدرت؛ ارزش‌های آمریکایی؛ بی‌اعتمادی بین‌المللی.

* نویسنده مسئول: استاد، گروه علوم اجتماعی اسلامی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران
Gjamshidi@ut.ac.ir
Ghorbi68@yahoo.com

** کارشناس ارشد اندیشه سیاسی اسلام، دانشگاه تهران، تهران، ایران

مقدمه

قدرت^۱ یکی از مفاهیم اساسی در حوزه سیاست بین الملل است. تصمیم گیرندگان و سیاستمداران در این حوزه مترصد «توانایی تحصیل هدف‌های سیاست خارجی خود هستند؛ در واقع این همان مفهوم قدرت در سیاست بین الملل است. کسب و تولید قدرت در دنیای جدید در مقایسه با دوران قبل از الگوهای متفاوتی پیروی می کند و با تحولاتی که بعد از جنگ جهانی دوم به ویژه دهه هفتاد به بعد در ساحت اندیشه و عمل به وجود آمد، به نوعی متغیرهای جدید را جهت تولید، اعمال قدرت و کسب نفوذ وارد حوزه سیاست بین الملل^۲ کرده و این عرصه را به شدت تحت تأثیر عوامل فرهنگی و هویتی قرار داد. از این رو، کسب وجهه و اعتبار بین المللی و نفوذ در افکار عمومی و به عبارتی، دسترسی به قدرت نرم، از جمله اهداف مهم و درعین حال تصریح نشده دیپلماسی کشورها در حوزه سیاست بین الملل است» (عیوضی و پارسا، ۱۳۹۲: ۹۹). این مسئله نشان می دهد با تغییر عرصه سیاست بین الملل، قدرت متحول و پیچیده تر شده است (وحیدی، ۱۳۸۶: ۶۹۷).

مفهوم قدرت نرم که توسط جوزف نای^۳ مطرح شد، بخش گسترده‌ای از ادبیات مربوط به رویکرد غیرمادی به قدرت، به ویژه در ارتباط با آمریکا را در بر گرفته است (حسینی و جمعه‌زاده، ۱۳۹۲: ۱۳۹). به یک معنا، «کشورهایی که از مؤلفه‌های نرم‌افزاری قدرت بیشتری برخوردار باشند، امکان تأثیرگذاری بیشتری در روابط دو یا چندجانبه دارند» (رفیع و نیک‌روش، ۱۳۹۲: ۱۰۰). از آنجایی که قدرت سخت^۴ مؤکد قدرت زور و اجبار در قالب عوامل مادی و نظامی بود؛ آمریکا در دهه‌های اخیر تمام توان خود را از طریق قدرت سخت برای براندازی نظام‌های مخالف خویش نظیر ایران به کار گرفت ولی با شکست اقدامات آمریکا در به کارگیری قدرت سخت علیه کشورهای مستقل، سیاست استفاده از قدرت نرم را اتخاذ کرد. بررسی تحول در ساختار سیاسی و الگوهای رفتاری کشورها نشان می دهد که «هرگونه تغییر و جابه‌جایی، ناشی از دگرگونی در رهیافت‌های مبتنی بر قدرت است؛ این امر در روند کاربست قدرت توسط آمریکا قابل مشاهده است که نشان دهنده تلاش این کشور برای بهینه کردن سیاست خارجی است. آمریکا تلاش دارد از این قدرت برای هدایت کردن، جذب کردن و سرمشق بودن استفاده کند. بر این اساس آمریکا درصدد است که با گسترش و اشاعه فرهنگ و

1. Power

2. International politics

3. Joseph S. Nye

4. Hard power

دانش خود به‌عنوان مؤلفه‌هایی از قدرت نرم، به سه هدف ارتقای میزان مشروعیت نظام سیاسی در عرصه بین‌الملل، حفظ پرستیژ بین‌المللی و در نهایت مدیریت و جهت‌دهی به افکار عمومی در راستای تثبیت ساختار هژمونیک خود نائل آید و با عنایت به نقش آفرینی قدرت نرم خویش، با تمرکز بر عناصر فن‌آوری و فرهنگ نیز اثرگذاری این شکل از قدرت را در جهت پایداری سیستم هژمونیک استعماری آمریکا مورد استفاده قرار دهد» (کتابی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۰۷).

آمریکا اعتبار بین‌المللی خود را از دست داده (نای، ۲۰۲۰) و شورای اطلاعات ملی آمریکا^۱ در گزارشی با عنوان «روند جهان در سال ۲۰۳۰: گزینه‌های دیگر در جهان»^۲ تأکید می‌کند که آمریکا دیگر قدرت برتر نخواهد بود و قدرت از کشورهای غربی به سوی ائتلاف‌ها و شبکه‌های غیررسمی سرازیر خواهد شد (نای، ۱۳۹۲: ۱۲۹). با توجه به نشانه‌های فرسایش و افول قدرت هژمونی آمریکا می‌توان اذعان داشت که قدرت بین‌المللی این کشور در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نمی‌تواند کارایی لازم نظیر دو دهه قبل را داشته باشد. همه این مسائل باعث شده است تا مسئله افول قدرت نرم آمریکا دغدغه این پژوهش باشد. افول قدرت آمریکا ممکن است در عمل به وقوع بپیوندد ولی ملت‌ها به دلیل تبلیغات رسانه‌ای غرب به این باور دست پیدا نمی‌کنند و همچنان آمریکا را قدرت برتر می‌دانند و همواره در برابر افکار، فرهنگ، سیاست و ارزش‌های مادی این کشور تسلیم می‌شوند؛ اما توجه به نشانه‌ها و مؤلفه‌های فروپاشی و افول منابع قدرت نرم آمریکا می‌تواند ضمن رشد آگاهی سیاسی دولت-ملت‌ها، بسترهای شکل‌گیری روابط بین‌الملل عادلانه را فراهم سازد.

پیشینه پژوهش

دلیرپور (۱۳۹۱) در پژوهشی با عنوان «زوال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا» با بهره‌گیری از شواهد مختلف، فرسایش قدرت نرم این کشور را معلول تضاد ایفای نقش رهبری و پیگیری منافع اقتصادی و مصالح سیاسی خارج از کنترل این کشور از یک سو و برخورد با چالش سنت‌گرایی کشورهای خاورمیانه که به‌ویژه در عصر انقلاب‌های موسوم به بهار عربی تجلی بارزتری یافت، دانسته است (دلیرپور، ۱۳۹۱: ۴۵). آدمی و قرشی در پژوهشی مشترک با عنوان «افول قدرت نرم آمریکا؛ شاخص‌ها و مؤلفه‌ها» تأکید می‌کنند، معضلات دامنه‌دار در منطقه خاورمیانه و اعتراضات مردمی که به سقوط حکام آن کشورها که اغلب از متحدان آمریکا بودند، منجر گردید و همچنین به دنبال آن شیوع

1. National Intelligence Council (NIC)
2. Global Trends 2030: Alternative Worlds

گفتمان بیداری اسلامی در کشورهایی چون بحرین و مصر که تا حدود بسیاری وامدار انقلاب اسلامی ایران به عنوان مهم ترین کشور تجدیدنظرطلب در برابر سیستم لیبرال غرب و برهم زننده نظم نوین آمریکایی در منطقه، قدرت نرم آمریکا رو به افول رفته است (آدمی و قرشی، ۱۳۹۴: ۲۱۶). شبکه رادیویی گفت و گو ویژه نامه ای با عنوان «آغاز یک پایان: افول آمریکا» در سال ۱۳۹۸ منتشر ساخته است. در این ویژه نامه کارشناسان مختلف به تبیین زوایای مختلف افول قدرت آمریکا در حوزه های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، تمدنی و حکمرانی داخلی پرداخته اند و ضمن بررسی نظریه های تئوریک افول قدرت آمریکا، مؤلفه ها و مصادیق افول قدرت نرم آمریکا را مورد بررسی قرار داده اند (مجموعه نویسندگان، ۱۳۹۸). مقاله «افول قدرت نرم آمریکا؛ دلایل و پیامدها» به خامه محمدرضا دهشیری در فصلنامه قدرت نرم است. نویسنده در این مقاله تأکید می کند که بررسی قدرت نرم آمریکا بیانگر آن است که تصویر آمریکا به ویژه در دوران ترامپ، رو به افول نهاده است. در زمره عوامل درون زاء، برگزیدن رویکردهای درون گرایانه، منفعت محور، نظامی گرایانه و انحصار گرایانه و در زمره عوامل برون زاء، سیاست های یکجانبه گرایانه، ماجراجویانه، مداخله جویانه و آنتاگونیستی، افزایش تهدیدهای نامتقارن بازیگران مسلح غیردولتی، جابه جایی قدرت از غرب به شرق و برآمدن بازیگران نوظهور شرقی و امکان شکل گیری «نظام دو - چندقطبی» مورد توجه قرار گرفته است (دهشیری، ۱۳۹۷: ۳۵). ویژگی مقاله حاضر نسبت به پژوهش های قبل، پرداختن به مؤلفه های زوال قدرت نرم آمریکا در دو بعد داخلی و خارجی است؛ در این مقاله زمینه های سیاسی داخلی و بین المللی، اقتصادی و اجتماعی افول قدرت آمریکا مورد بررسی قرار می گیرد. این امر در پژوهش های دیگر مورد توجه قرار نگرفته و عموماً افول قدرت نرم آمریکا از حیث سیاست خارجی مورد بررسی قرار گرفته است؛ از این رو مقاله حاضر تازگی دارد.

مفاهیم پژوهش

۱- قدرت

«قدرت» چیست؟ اکثر مردم تصور شهودی از معنای آن دارند؛ اما دانشمندان بیانیه ای از مفهوم قدرت ارائه نکرده اند که به اندازه کافی دقیق باشد که در مطالعه سیستماتیک این پدیده مهم اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد. قدرت برحسب رابطه بین مردم تعریف می شود (دال^۱، ۱۹۵۷: ۲۰۱). البته،

1. Dahl

قدرت در نگاه اول مقوله‌ای کاملاً مادی و کمی است (بالدوین^۱، ۲۰۰۲: ۱۷۹). در واقع قدرت منعکس‌کننده روابط بین فعالان در روابط بین‌الملل است، به این معنا که روابط بین دولت‌ها، روابط قدرت بین فعالان این حوزه را تضمین می‌کند. قدرت صرفاً به سطح توانایی بستگی دارد (کاوایانی، ۲۰۱۷: ۲۹). در عصر جدید قدرت به عنوان «توانایی تعیین استانداردها، ایجاد هنجارها و ارزش‌هایی که مشروع و مطلوب تلقی می‌شوند، بدون توسل به اجبار یا پرداخت» تعریف می‌شود (ون هام^۲، ۲۰۱۰). قدرت ملی را می‌توان «مجموع تمام منابع در دسترس یک ملت در تعقیب اهداف ملی» تعریف می‌کند (احمد، ۲۰۱۲: ۸۳).

۲- قدرت نرم

بعد از جنگ سرد، آمریکا مترصد کاربست قدرت نرم بوده است (نای، ۱۹۹۰: ۱۵۳) و به اعتقاد جوزف نای، «قدرت نرم توانایی تأثیرگذاری بر دیگران برای به دست آوردن نتایجی است که فرد ترجیح می‌دهد، و این می‌تواند با اجبار، پرداخت، یا جذب و متقاعد کردن انجام شود» (نای، ۲۰۱۷: ۱)؛ بنابراین، اگر دولتی بتواند قدرت خود را در نظر دیگران مشروع جلوه دهد، با مقاومت کمتری در برابر خواسته‌های خود مواجه خواهد شد. در این زمینه، اگر فرهنگ و ایدئولوژی جذاب باشد، دیگران با رغبت بیشتری از آن پیروی خواهند کرد. اساس قدرت نرم را سیاست دموکراتیک، اقتصاد و ارزش‌های اساسی تشکیل می‌دهند (لی، ۲۰۱۸: ۱). البته نباید نادیده گرفت قدرت نرم از منظر هنجاری با توجه به نحوه استفاده از آن می‌تواند خوب یا بد باشد (نای، ۲۰۱۳). قدرت نرم را باید ظرفیتی دانست که بازیگر سیاسی منابع قدرت را تبدیل بر نتایج ترجیحی نماید و این مسئله به مهارت کشور بستگی دارد؛ یعنی تبدیل منابع به استراتژی‌هایی که نتایج مطلوب را ایجاد می‌کند؛ بنابراین، در فرایند قدرت نرم، «نتایج» مهم خواهد بود و نه «منابع». اگر به این مسئله توجه نشود منجر به فرسایش قدرت خواهد شد (نای، ۲۰۲۱: ۴).

1. Baldwin
2. Van Ham

۳- ایده افول قدرت آمریکا

۳-۱- دیدگاه مراکز تحقیقاتی و اندیشمندان بین‌المللی:

در دهه ۱۹۸۰، پل کندی در بحث ظهور و افول قدرت‌های بزرگ در دهه ۸۰، بحثی را تحت عنوان فقدان توازن بین منافع جهانی خودخوانده آمریکا و امکان تخصیص هم‌زمان منابع قدرت مطرح می‌کند. وی می‌گوید: «شما یک سلسله منافع جهانی برای آمریکا تصور کرده‌اید، ولی متناسب با آن منافع، امکان اختصاص منابع (مادی و غیرمادی) را ندارید؛ بنابراین عدم توازن بین خواسته‌ها و یا راهبردها با داشته‌ها و امکانات، منجر به نوعی تزلزل در یک قدرت بزرگ می‌شود و می‌تواند زمینه کاهش قدرت را فراهم کند. این موج اول بحث‌های افول قدرت نرم آمریکا بود» (دهشیری، ۱۳۹۸: ۵). انتشارات شورای اطلاعات ملی آمریکا^۱ طی گزارشی در سال ۲۰۱۲ اعلام داشته است؛ با ظهور و رشد سریع سایر کشورها، لحظه تک‌قطبی به پایان رسیده و دوران صعود آمریکا در سیاست‌های بین‌المللی که از سال ۱۹۴۵ آغاز شد، در حال خاموش شدن است (شورای ملی اطلاعات، ۲۰۱۲: ۱۵). در واقع ضدآمریکاگرایی^۲ عامل تضعیف قدرت نرم آمریکا در دهه‌های اخیر شده و قدرت این کشور در رفتار رأی‌دهی سازمان ملل و تصویر مطلوب آمریکا در افکار عمومی بین‌المللی و اعضای سازمان ملل تضعیف یافته است (دیتا^۳، ۲۰۰۹: ۲۶۵). تاد روزنبلوم^۴ اشاره می‌کند «قدرت نرم آمریکا، بخش اعظمی از قدرت و توان ملی برای پیشبرد منافع آمریکا است و قدرت نرم سریعاً روبه‌زوال است... آمریکا دیگر الگوی خوبی برای حکومت‌داری نیست... زوال قدرت نرم آمریکا، در مقابل چین به‌عنوان الگوی اصلی رشد اقتصادی و اقتدارگرایی، مسیری طولانی برای بازسازی دوباره آن ایجاد می‌کند. مسابقه اکنون به پایان رسیده است و باورنکردنی است که ما رهبری خود را از دست می‌دهیم» (روزنبلوم، ۲۰۱۹). جوشوا کورلانتریک^۵ اظهار می‌دارد شکست در دیپلماسی عمومی آمریکا منجر به کاهش قدرت نرم آمریکا شده است. او توضیح می‌دهد این زوال قدرت نرم تحت مدیریت کلینتون به دلیل کاهش دادن بودجه دیپلماسی عمومی وزارت امور خارجه و آژانس اطلاعات ایالات متحده آغاز شد و اقدامات پس از یازدهم سپتامبر این اشتباهات را بیشتر کرد. در نتیجه، قدرت نرم آمریکا به‌طور چشمگیری کاهش یافته و به همین دلیل، ایالات متحده باید برای دستیابی به اهداف موردنظر

1. National Intelligence Council
 2. Anti-Americanism
 3. Datta
 4. Todd Rosenblum
 5. Joshua Kurlantzick

خود به طور فزاینده باید به استفاده از زور و اقدامات اجباری متوسل شود (کورلانتریک، ۲۰۰۵: ۱). راسل برمن^۱ معتقد است کارکرد نامناسب دولت آمریکا در حوزه سیاست خارجی نشان‌دهنده بی‌توجهی به مسائل مربوط به حقوق بشر، دموکراسی و اصل سیاست است؛ «در حال حاضر ما شاهد هستیم که ارزش‌های دموکراسی در سیاست خارجی آمریکا کم‌رنگ شده و جای خود را به یک نوع استدلال سخت‌افزاری برای کنترل تسلیحات داده است و این سیاست هنوز موفقیت به ارمغان نیاورده است. در همین حال، ایالات متحده که زمانی رهبر بلامنازع غرب بود، اکنون در حال واگذار کردن منطقه به رقبا و دشمنان خود است» (برمن، ۱۳۹۳: ۶۸). این مسئله نشان‌دهنده کاهش قدرت هنجاری آمریکا در عرصه جهانی است.

جیمز پتراس^۲ معتقد است بعد از پایان جنگ جهانی دوم، اروپای غربی، ژاپن و اخیراً چین و روسیه به سمت شکوفا کردن قابلیت‌های اقتصادی خودشان حرکت کردند، در حالی که آمریکا با حرکت به سمت منافع لابی صهیونیسم به نظامی‌گری روی آورد. نکته قابل تأمل آن است که «آنچه به آمریکا ضربه می‌زند، دست کم در کوتاه‌مدت به نفع رژیم صهیونیستی است و همین امر موجب افول قدرت آمریکا شده است. والرشتین^۳ صاحب نظریه نظام جهانی اعتقاد دارد، افول نقش هژمونی آمریکا در جهان از اوایل دهه ۱۹۷۰ آغاز شد و به تدریج سرعت گرفت. این در حالی است که پس از فروپاشی اتحاد شوروی و از میان رفتن جهان دوقطبی در دهه ۱۹۹۰، غالب تحلیلگران از تک‌قطبی شدن جهان و به تبع آن اوج قدرت بلامنازع آمریکا می‌گفتند. از سال ۲۰۰۸ وضع دگرگون شد و بسیاری به این امر توجه کردند که قدرت آمریکا در حال افول است. پیامد افول هژمونی جهانی آمریکا، عدم قدرت تصمیم‌گیری است که در حوادث خاورمیانه رخ داد. آمریکا، مانند گذشته برنده جنگ‌ها نیست و به هر اقدامی در خاورمیانه دست‌زنده خواهد بود. این امر خطرناک است؛ زیرا می‌تواند به اقدامات تخریبی احمقانه از سوی آمریکا بینجامد. امروزه، هیچ‌یک از نیروهای قدرتمند مؤثر در خاورمیانه نظیر سوریه، عربستان سعودی، عراق، ایران و... از آمریکا تبعیت نمی‌کنند» (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۸: ۴۸-۴۹).

1. Russell A. Berman
2. James Petras
3. Immanuel Wallerstein

۳-۲- جوزف نای (نظریه پرداز قدرت نرم) و مسئله اضمحلال قدرت نرم آمریکا:

جوزف نای از متفکران و بنیان‌گذاران اصلی نظریه نولیبرالیسم در روابط بین‌الملل است (دانش‌نیا، ۱۳۹۲: ۶۷) و بر اساس مطالعات و تحقیقات جهانی توسط مؤسسات نظرسنجی اعلام می‌کند که قدرت نرم آمریکا کاهش یافته است (نای، ۲۰۱۹). نای در مقاله‌ای با عنوان «دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا» اشاره بر کاهش مؤلفه‌ها و منابع قدرت نرم آمریکا دارد (نای، ۲۰۱۸). در این گزارش آمده است؛ «دوره ریاست جمهوری دونالد ترامپ قدرت نرم آمریکا را فرسوده کرده است. تنها ۳۰ درصد از افرادی که از ۱۳۴ کشور در یک نظرسنجی مؤسسه گالوپ شرکت داشتند، نگاه مطلوبی نسبت به ایالات متحده در دوران ریاست جمهوری ترامپ دارند که این میزان در مقایسه با دوران باراک اوباما، حدود ۲۰ درصد کاهش یافته است. نتایج نظرسنجی مرکز پیو نیز حاکی از آن است که چین با ۳۰ درصد محبوبیت با آمریکا رقابت نزدیکی دارد. در یک نمایه انگلیسی به نام «قدرت نرم ۳۰» نیز جایگاه آمریکا از رتبه اول در ۲۰۱۶، به رتبه سوم در ۲۰۱۷ رسیده است. حامیان ترامپ در پاسخ می‌گویند که قدرت نرم اهمیت ندارد. قدرت نرم بیش از آنکه متکی بر زور و پرداخت هزینه باشد، بر مبنای جاذبه است. این قدرت، مردم را مجبور نمی‌کند بلکه آنان را در برمی‌گیرد. در سطح یک خانواده، پدر و مادر خردمند می‌دانند که اگر به جای اتکای صرف به کتک، پول توجیبی و گرفتن سویچ ماشین، الگوهای صحیح ارزش‌های اخلاقی برای فرزندانشان باشند، قدرتشان بیشتر و در بلندمدت کارآمد خواهد بود. رهبران سیاسی نیز از مدت‌ها پیش به این امر پی برده‌اند که قدرت ناشی از توانمندی تعیین دستور کار و مشخص کردن چارچوب یک منازعه حاصل می‌شود. اگر بتوانم شما را در شرایطی قرار دهم که آنچه را که می‌خواهم، شما هم بخواهید که انجام دهید، در این صورت مجبور نخواهم شد که شما را مجبور کنم آنچه را که نمی‌خواهید، از سر اجبار انجام دهید. در صورتی که آمریکا ارزش‌هایی را نمایندگی کند که مطلوب دیگران است، می‌تواند در چماق‌ها و هویج‌های خود صرفه‌جویی کند. سیاست‌های داخلی یا خارجی که ریاکارانه، پرنخوت و بی‌تفاوت به عقاید دیگران به نظر برسد یا بر فهم اندکی از منافع ملی متکی باشد، می‌تواند قدرت نرم را تضعیف کند. به‌عنوان نمونه، کاهش قابل توجه جاذبه آمریکا در افکار عمومی که پس از حمله عراق رخ داد، واکنشی بود به دولت بوش و سیاست‌هایش تا کلیت آمریکا. جنگ عراق اولین سیاست دولتی نبود که ایالات متحده را از محبوبیت انداخت. در دهه ۷۰، بسیاری از افراد در سراسر جهان نسبت به جنگ

ویتنام معترض بودند و وجهه جهانی آمریکا بازتابی از نامطلوب بودن این سیاست بود» (نای، ۱۳۹۶؛ نای، ۲۰۱۸: ۱). جوزف نای در پژوهشی دیگر با بهره‌گیری از آمارهای جهانی نشان می‌دهد بسیاری از شاخص‌ها در حال حاضر حاکی از کاهش و افول قدرت نرم آمریکا در سراسر جهان است. حتی در اروپا نیز قدرت نرم آمریکا به شدت کاهش یافته است که تحریم کالاهای آمریکایی و حتی تظاهرات ضد ترامپ نمونه‌هایی از آن است (بختیاری، ۱۳۹۷ و بولتن تحلیلی نیا، ۱۳۹۹: ۲۷-۲۵).

۴- زمینه‌های داخلی و خارجی زوال قدرت نرم آمریکا

۴-۱- زمینه‌های داخلی:

۴-۱-۱- مخدوش شدن سبک زندگی و رؤیای آمریکایی:

ایالات متحده با هدف صدور ایدئولوژی و ارزش‌های آمریکایی و یکسان‌سازی فرهنگی بین‌المللی، با حضور در مناطق مختلف و بی‌توجهی به تفاوت‌های اقتصادی در مناطق مختلف، به اعمال قدرت پرداخته و سبب‌ساز تنش در این مناطق شده است (دهشیری، ۱۳۹۷: ۶۰). به تعبیری، «طرح مارشال با ایجاد جذابیت برای فرهنگ و سیاست‌های اقتصادی آمریکا سبب افزایش قدرت نرم این کشور در اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم گردید؛ زیرا این کشورها با پذیرفتن سیاست‌های اقتصادی آمریکا نظیر فدرالیسم، بازار آزاد و دموکراسی، تحت تأثیر ارزش‌ها و هنجارهای فرهنگی آن قرار گرفته و به تبع سبک زندگی آمریکایی نیز به سراسر جامعه اروپا نفوذ کرد. علاوه بر کشورهای مذکور، در همین دوران ژاپن نیز به علت دریافت کمک‌های اقتصادی، نظامی و گسترش دیپلماسی عمومی کاملاً تحت نفوذ سبک زندگی و فرهنگ این کشور قرار گرفت. بر همین اساس می‌توان گفت تنها جذابیت فرهنگی نمی‌تواند عاملی برای ارتقای قدرت نرم آمریکا باشد، بلکه منابع اقتصادی و توانمندی مالی در این زمینه از اهمیت بیشتری برخوردارند. مفهوم مذکور به موقعیتی اشاره دارد که در آن کشوری به طور آشکار از منابع و توانمندی بیشتری به نسبت دیگر کشورها برخوردار باشد. به اعتقاد سیاست‌مداران این کشور، ایجاد نهادهای بین‌المللی می‌تواند سبب افزایش مشروعیت سیاست‌ها و سبک زندگی این کشور در سراسر جهان به‌خصوص در میان کشورهای اروپای غربی شود» (ماه‌پیشانیان، ۱۳۹۲: ۱۰-۹). این در حالی است که امروزه سبک زندگی آمریکایی با انتقادات زیادی همراه است و دیگر قدرت بازآفرینی قدرت نرم فرهنگی برای آمریکا را ندارد. بر اساس مطالعات دلریپور (۱۳۹۱) «در اروپا انتقاد از سبک زندگی آمریکایی در اواخر سده هجدهم و اوایل سده

نوزدهم، هنگامی که ایالات متحده به تدریج شروع به گسترش قدرت استعماری خود کرد، شکل گرفت. این رویکرد در ابتدا بیشتر ماهیت فلسفی داشت و انتقاد از عدم سلیقه، لطافت و مدنیت در عادات و زندگی روزمره آمریکاییان را برجسته می‌کرد. نویسندگانی چون چارلز دیکنز و فرانسیس تروپول، آمریکایی‌ها را همچون انسان‌های خشن و بی تفاوت نسبت به رویه‌های مدنی و فاقد نزاکت در برخورد‌های اجتماعی تصویر می‌کردند. *مارتین چارلز دیکنز*، یکی از گزنده‌ترین طنزها علیه سبک زندگی آمریکایی است. این رویکرد انتقادی در نخستین مراحل شکل‌گیری، فرهنگ اروپایی را در برابر آمریکای بی‌فرهنگ ولی پرمدعا قرار می‌داد. تضاد بین آنچه اروپاییان فرهنگ عالی اروپا در برابر فرهنگ عوامانه آمریکا می‌نامیدند، بعدها صبغه ملی‌گرایانه و مقاومت در برابر سیاست آمریکایی کردن دیگر فرهنگ‌ها به خود گرفت و به درون مایه اصلی گفتمان ضد آمریکایی در اروپا تبدیل گردید. جدای از بحث رقابت، نقادان سده نوزدهمی آمریکا بر این باور بودند که مادی‌گرایی و صنعت باوری آمریکایی‌ها برای عقلانیت و سبک زندگی اروپایی کشنده است. بر این اساس، اروپا با تعابیر زیباشناختی توصیف می‌گردید و در برابر مادی‌باوری و صنعت باوری آمریکاییان قرار داده می‌شد. گفتمان معتقد به دوگانه اروپای بافرهنگ و آمریکای بی‌ذوق، مدت‌ها است که دیگر فقط گفتمان روشنفکران محافظه کار اروپایی نیست و امروز در جنبش ضد جهانی شدن هویدا است. نقد عمیق تر را می‌توان در آثار مکتب فرانکفورت مشاهده کرد. اعضای مکتب فرانکفورت در دوران جنگ جهانی دوم از شر فاشیسم به آمریکا پناه بردند ولی در آنجا بدین نتیجه رسیدند که «فرهنگ پاپ» آمریکایی نیز بسیار ایدئولوژیک بوده و در خدمت پیشبرد منافع سرمایه‌داری آمریکا است. صنایع فرهنگی، تحت کنترل شرکت‌های معظم، طبق ضرورت‌های تولید انبوه، سازمان‌دهی شده‌اند، آن‌ها پشت سر هم محصولات تولید انبوه را روانه بازار می‌کنند که موجد نوعی سیستم تجاری فرهنگی است که به نوبه خود ارزش‌ها، سبک زندگی و نهادهای مربوط به «سبک زندگی آمریکایی» را به فروش می‌رساند که باعث اطاعت‌پذیری، انفعال و بی‌تفاوتی گردیده با ایجاد نوعی شبه فردگرایی زمینه را برای دست کاری و چیرگی ایدئولوژی طبقه حاکم در آمریکا مساعد می‌سازد. گسترش این نوع آگاهی در جهان باعث تضعیف ارزش‌های فرهنگی و پیدایش تضاد ارزشی در عرصه نظر و عمل سیاسی و فرهنگی این کشور گردیده است. بدین سان می‌توان گفت قدرت نرم آمریکا، چیزی جز تخریب ملت‌ها و جلوگیری از پیدایش آگاهی سیاسی واقعی در داخل و خارج از این کشور نیست. در قرن بیستم، نقد آمریکا بیشتر جنبه سیاسی به خود گرفت که ناشی از ظهور آمریکا در مقام ابرقدرت

پس از جنگ جهانی اول بود. در خلال این سده بود که آمریکاییان همچون امپریالیست‌های جدید تصویر شدند. ریتزر با طرح مفهوم مکدونالدیزاسیون به سیاست یکپارچه‌سازی و تأثیر ترویج فرهنگ مصرف باوری بر اندیشه‌ها و رویکردهای سیاسی پرداخت و اندیشه‌های مکتب فرانکفورت در این زمینه را پیش برد» (دلیرپور، ۱۳۹۱: ۵۰-۴۹). در یک جمع‌بندی باید اشاره کرد که «دیدگاه‌های جایگزین» یکی از عوامل فرسایش رؤیای آمریکایی به‌عنوان بستر قدرت نرم فرهنگی آمریکایی است. «برخلاف دهه ۱۹۹۰، اکنون جهان الگوهای جایگزین اجتماعی و اقتصادی را مدنظر دارد؛ رؤیای آمریکایی در دنیا دیگر دیدگاهی منحصر به فرد نیست» (مرادی و امانلو، ۱۳۹۲: ۱۴۲).

۴-۱-۲- چالش‌های سیاسی- اجتماعی داخلی آمریکا (از دیاد نارضایتی عمومی درونی):

هر کنشگری برای تأمین منافع خود در قالب وجودی و غیروجدی، نیازمند انسجام داخلی معقول است. بازیگری که نتواند در بعد داخلی با توجه به نظام سلسله‌مراتبی و امکان قدرت مشروع، نسبت به ایجاد ثبات، انسجام و رفاه عمومی اقدام کند، نمی‌تواند در صحنه بین‌الملل دارای اقتدار مرکزی و ایفاگر نقش مؤثر و نافذ باشد. «در واقع، اقتدار اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در داخل، حس اعتماد به نفس را برای بازیگر هژمون در عرصه بین‌الملل ایجاد می‌کند. در این صورت، قدرت هژمون ضمن توجه فزاینده به افکار عمومی داخلی، اهداف و منافع عمومی را مدنظر قرار می‌دهد. قدرتی که در بعد داخلی از انسجام ملی لازم برخوردار نبوده و با تنش مواجه باشد، نه تنها امکان اعمال نقش مؤثر بین‌المللی مطلوب و کارآمد را نخواهد داشت بلکه مشکلات درون‌زا می‌تواند هویت جمعی آن را در عرصه بین‌المللی با تهدید مواجه سازد. در این صورت، اگر بازیگر سلطه‌جو از بعد داخلی دچار بحران شود و نتواند آن را مدیریت کند یا بحران داخلی برای مدتی هر چند کوتاه روند معمولی رو به توسعه را با چالش مواجه سازد، زمینه افول آن فراهم می‌شود. در این رهگذر، مواجهه ایالات متحده به‌عنوان بازیگر اصلی نظام سلطه با مشکلات، بحران‌ها و محدودیت‌های داخلی، روند سلطه‌گری آن را دچار مشکل کرده و موجب شکل‌گیری نظریه‌هایی درباره دلایل افول آن در محافل آکادمیک شده است. در این زمینه، پس از حادثه یازده سپتامبر، زمانی که قدرت افسانه‌ای آمریکا تهدید شد، در اکتبر سال ۲۰۰۱ میخائیل هاجز کارشناس بنیاد هریتیج در گزارشی به نام «پدرسالار» اظهار داشت پنج مشکل اساسی آمریکا را در سرایشی سقوط قرار داده است. از منظر افول قدرت نرم آمریکا، مشکل اساسی ایالات متحده کاهش شاخص بازدهی آموزشی این کشور است. بر اساس گزارش هاجز، ۷۵ درصد دانش‌آموزان آمریکا قادر به رعایت استانداردهای خواندن و نوشتن نیستند. چهار عامل دیگر افول

قدرت آمریکا عبارت‌اند از: افزایش سلطه دولت بر اقتصاد به میزان بیش از بیست درصد و رشد هزینه‌های بخش دولتی به‌عنوان نوعی بیماری مهلک در اقتصاد آمریکا، افزایش وابستگی به دیون و بدهکاری همگانی اعم از خانواده‌ها، جامعه و دولت، انفجار بدهی بین‌المللی به‌عنوان مسبب رکود اقتصادی و رشد منفی در تراز بازرگانی و بحران انرژی با توجه به افزایش مصرف روزانه نفت و کاهش ذخایر نفتی و گاز طبیعی. برژینسکی در کتاب «چشم‌انداز استراتژیک آمریکا و بحران قدرت جهانی» اشاره دارد که قدرت آمریکا در خارج وابسته به توانایی مواجهه شدن با مشکلات داخلی است. وی با بیان بدهی فزاینده دولتی و عمومی آمریکا و نظام مالی معیوب در این کشور معتقد است این نظام زیان‌های اخلاقی جدی و واکنش‌های خشمگینانه‌ای را در داخل آمریکا در پی دارد و تشدید معضلات اجتماعی آمریکا، جذب این کشور را در سطح جهان کم‌فروغ می‌کند. افزون بر این، نابرابری فزاینده درآمدها همراه با کاهش تحرک اجتماعی، در درازمدت خطری جدی برای وفاق اجتماعی و ثبات دموکراتیک ایجاد خواهد کرد. این مهم، تداوم سیاست خارجی آمریکا را به شکلی مؤثر، با مشکل مواجه می‌کند. ادامه این روند، آمریکا را در ردیف کشورهای دارای بالاترین میزان نابرابری درآمد و ثروت قرار داده و آن را صاحب بالاترین میزان نابرابری در بین کشورهای توسعه یافته عمده جهان می‌کند. افزایش میزان نابرابری درآمدها اگر با تحرک اجتماعی همراه نباشد و منجر به رکود و سکون در جامعه شود، پیامدهای زیانباری را برای قدرت نرم آمریکا در بر خواهد داشت. مشکل دیگر آمریکا در عرصه داخلی، اطلاعات بسیار اندک مردم این کشور در مورد جهان است. حقیقت آن است که آمریکایی‌ها به شکل نگران‌کننده‌ای اطلاعات اندکی درباره جغرافیای جهان، مسائل روز و حتی لحظه‌های تعیین‌کننده تاریخ جهان دارند؛ واقعیتی که تا حدودی به دلیل نظام آموزشی عمومی ناکارآمد آمریکا است. از دیدگاه برژینسکی، میزان بی‌اطلاعی مردم آمریکا به‌واسطه نبود گزارش‌های حاوی اطلاعات مفید درباره مسائل بین‌المللی که باید در دسترس عموم قرار گیرد، تشدید شده است. تأثیر فزاینده این بی‌اطلاعی گسترده آن است که عموم مردم را مستعد فریب خوردن به‌واسطه ترس به‌ویژه هراس ناشی از حملات تروریستی می‌سازد. این مسئله به‌نوبه خود احتمال ماجراجویی‌های زیان‌بار را در عرصه سیاست خارجی آمریکا افزایش می‌دهد. در مجموع، سطح پایین اطلاعات عمومی مردم، سبب ایجاد فضایی در عرصه سیاست خارجی شده است که بیشتر برای ظهور دیدگاه‌های افراطی ساده‌انگارانه مساعد است؛ امری که برای گروه‌های ذی‌نفع و لابی‌گران، مطلوب قلمداد می‌شود. درباره بحران‌های داخلی آمریکا نیز بحران اقتصادی و کاهش نقش قدرت نخبگان مالی و تجاری،

مشکلات آموزشی، بدهی‌ها و ... از جمله بحران‌های این کشور است. یکی از پیامدهای ناکارآمدی سیستم سیاسی آمریکا، کاهش رضایتمندی مردم از اوضاع کشورشان و فرسایش قدرت نرم این کشور است» (دهشیری، ۱۳۹۷: ۵۸-۵۶).

۴-۱-۳- شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید

بر اثر فعالیت جنبش‌های اجتماعی جدید که از دهه ۱۹۶۰، تحت عناوینی همچون جنبش‌های ضد جنگ، حامی حقوق بشر و آزادی جنسیتی شکل گرفتند، مشکلات فرهنگی و اجتماعی بسیار زیادی برای کشور آمریکا و قدرت نرم این کشور به وجود آمده است. «این جنبش‌ها در بلندمدت با به چالش کشیدن نمادهای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آمریکا، می‌توانند بر منابع قدرت نرم این کشور ضربات جبران‌ناپذیری وارد کنند. در این رابطه می‌توان به جنبش وال‌استریت اشاره کرد که در اعتراض به نمادهای سرمایه‌داری آمریکایی شکل گرفت. این جنبش که از وضعیت نفوذ و تأثیر پول بر نمایندگان آمریکا، طمع شرکت‌های خصوصی و ثروتمندان، فساد دولتی، کمک مالی دولت به مؤسسات بزرگ وال‌استریت، انحصارگرایی اقتصادی، نقض آزادی بیان، زیر سلطه بودن رسانه‌ها، بیکاری، مصادره املاک، نابرابری فزاینده دستمزدها، تبعیض نژادی و جنسیتی، نادیده گرفتن حقوق زندانیان، کشتار و شکنجه غیرنظامیان بی‌گناه در خارج از کشور، تولید تسلیحات کشتار جمعی، محیط زیست روبه زوال، تداوم وابستگی به نفت، وضعیت کارگران، شیوه‌های اعطای وام بانک جهانی و بدهی دانشجویان ناراضی نیز نشان‌دهنده قدرت رو به افول این کشور در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی است» (ماه‌پیشانیان، ۱۳۹۲: ۲۴-۲۳).

۴-۲- زمینه‌های خارجی: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

۴-۲-۱- ظهور قدرت‌های جدید در برابر سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا:

یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های افول قدرت آمریکا را می‌توان ایجاد قدرت‌های نوظهور در روابط بین‌الملل و تلاش آنان برای گسترش فضای چندجانبه‌گرایی در برابر سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا مشاهده کرد. در این میان نیز «روسیه، هند، برزیل و چین چهار قدرت در حال ظهور جهان هستند که با به قدرت رسیدن آنان در صحنه جهانی، معادله جدیدی در جهان شکل گرفته که تفکر آمریکایی را به شدت منزوی کرده است. این مسئله در شرایطی از اهمیت بیشتر برخوردار شده که هم‌زمان با رشد و توسعه اقتصادی گسترده این کشورها و افزایش سهم آنان در اقتصاد سیاسی بین‌المللی، مخالفت آشکار

آنان با سیاست‌های برتری‌طلبانه آمریکا نیز تشدید شده است. در واقع، این کشورها اگرچه تا ابتدای قرن بیست‌ویک بیشتر بر اساس رشد بسیار زیاد اقتصادشان مورد توجه قرار می‌گرفتند، اما پس از سال ۲۰۰۱ و تلاش‌های آنان برای مشارکت مستقیم و مؤثر بر تحولات جهانی در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی و مسائلی مانند مخالفت با اقدام یک‌جانبه گرایانه آمریکا در جنگ عراق، پرونده هسته‌ای ایران و مسئله فلسطین و گسترش فعالیت‌های این کشور در سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و... نشان داده است که نظام بین‌الملل به سمت چندجانبه‌گرایی حرکت کرده است. در این شرایط با قدرت رسیدن کشورهای جدید، شرایط آمریکا در معادلات سیاسی جهان، افول شدید قدرت جهانی آمریکا را به دنبال داشته است و لذا تعاملات دیپلماتیک و مدل‌های اقتصادی نوینی باید جایگزین شوند. این مسئله با توجه به این که این کشورها هیچ ترسی از اظهار آشکار مخالفت خود با سیاست‌های آمریکا را ندارند، بر پیچیدگی و گستردگی چالش‌های جدید قدرت نرم آمریکا در جهان افزوده است. مجموعه این شرایط سبب شده است که از حضور مؤثر و مستقیم آمریکا حتی در حوزه‌های نفوذ سنتی آن نیز کاسته شود. در این زمینه، تضعیف قدرت آمریکا را می‌توان با بررسی وضعیت سیاسی و اقتصادی آمریکای لاتین که حیات خلوت آمریکا محسوب می‌شود و روابط این کشورها با آمریکا مشاهده کرد. چنانچه تقویت دولت‌های آمریکاستیز در این منطقه در کشورهایی مانند کوبا، ونزوئلا، بولیوی، نیکاراگوئه و سیاست‌های مقابله‌جویانه آنان در برابر آمریکا و روابط گسترده آنان با ایران و سایر قدرت‌های بزرگ به‌ویژه چین نشان‌دهنده تضعیف موقعیت آمریکا در این منطقه است و با حضور سایر قدرت‌های بزرگ و به‌ویژه چین باعث نگرانی آمریکا و فرسایش قدرت نرم این کشور شده است» (جاودانی مقدم و امیری، ۱۳۸۹: ۱۶-۱۵).

فرید ذکریا در کتاب *جهان پساآمریکایی* اشاره می‌کند «در آینده نزدیک، آمریکا نه رهبری اقتصادی و ژئوپلیتیکی جهان را بر عهده خواهد داشت و نه بر فرهنگ آن چیره خواهد بود. او خیزش دیگران به معنای رشد کشورهای چینی، هند، برزیل، روسیه و بسیاری دیگر را تحول بزرگی می‌داند که جهان را در قالبی نو خواهد ریخت. وی از این تحول با عنوان جابه‌جایی بزرگ یاد می‌کند» (دهشیری، ۱۳۹۷: ۵۰). در آسیا، چین به‌عنوان رقیب بالقوه در مقابل قدرت نرم آمریکا ظاهر شده است و با تداوم رشد اقتصادی این کشور و اعلام آغاز رواج و گسترش ارزش‌ها، آداب و رسوم و فرهنگ چینی در پکن ادامه می‌یابد. مقامات رسمی و دیپلمات‌های چینی برای همسایگان خود در آسیای جنوب شرقی این ایده را عنوان می‌کنند که چین در حال تبدیل شدن به یک قدرت برتر است و از

دنیایی چندقطبی حمایت می‌کند که در آن، هیچ کشوری در امور کشورهای دیگر دخالت نمی‌کند؛ این پیام به روش‌های گوناگون انتقال می‌یابد. در حال حاضر رادیو بین‌المللی چین ۲۴ ساعته در منطقه جنوب شرقی آسیا برنامه دارد و پکن به شدت بودجه کمک‌رسانی به بخش‌های زیادی از آسیا را افزایش داده است و تعداد زیادی از دانشجویان و مقامات اداری را برای سفرهای مطالعاتی از کل منطقه آسیا جذب کرده است. با بهره‌گیری از این دیپلماسی عمومی، کمک‌های توسعه‌ای، افزایش برهم‌کنش‌ها با سازمان‌های چندجانبه مانند «آ.ث.آن» و اقدامات دیگر، پکن بر منافع دوجانبه و ترویج دیدگاه چندقطبی در دنیا تأکید داشته و در حال کم‌اهمیت جلوه دادن تمایل خود به تسلط بر منطقه است. این دیپلماسی چین با نقش نامحسوس و ناآشکاری که آمریکا به‌عنوان کشوری یک‌جانبه‌گرا و غیرآسیایی بازی می‌کند و ارائه برنامه کار مبنی بر عدم توجه به منافع کشورهای آسیایی تفاوت دارد. موفقیت‌های چین تا حدودی به علت تمایل این کشور به مشارکت در مناسبات چندجانبه آسیایی است که برگرفته از ابتکار عمل واحد پول چیانگ‌مایی (شبکه دوجانبه پولی بر اساس توافقنامه‌های تهاتری) برای سران آسیای شرقی است که اهمیت زیادی پیدا کرده است. احساسات عمومی در سرتاسر آسیا نسبت به چین مطلوب‌تر شده و شرکت‌های چینی در حال مبادله با کشورهای خارجی بوده، کالاهای بازرگانی خود را به فروش می‌رسانند. طبق نظرسنجی مؤسسه لوی، تقریباً ۷۰ درصد از استرالیایی‌ها با دیدی مثبت به چین می‌نگرند (مرادی و امانلو، ۱۳۹۶: ۱۴۴-۱۴۳).

۴-۲-۲- کاهش تأثیر بر نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی:

مک‌کوی در کنار عواملی مانند کودتاهای سیا در کشورهای مختلف، جنگ ویتنام، شکنجه گاه‌های آمریکا پس از جنگ عراق و افغانستان و حملات پهپادی این کشور، نقش چین را در افول هژمونی آمریکا پررنگ می‌داند. او معتقد است چین با ساختن نظم جهانی موازی با نظم آمریکایی، سازمان‌های تحت سلطه غرب در دنیا را به چالش کشیده است. از نظر او سازمان همکاری شانگ‌های (به جای ناتو)، «بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا» (به جای صندوق جهانی پول) و «پیمان شراکت اقتصادی جامع در منطقه» (به جای TPP) نهادهای متناظری هستند که چین به جای سازمان‌های غربی ایجاد کرده است (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۸: ۴۸). به هر حال اولین نشانه افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل، تضعیف جایگاه اقتصادی آن در مقایسه با سایر قدرت‌های بزرگ است؛ زیرا «از یک سو یکی از مهم‌ترین انواع دستیابی به قدرت برتر و مسلط در روابط بین‌الملل و حفظ جایگاه هژمونیک، قدرت اقتصادی و تسلط بر سرمایه، بازار و تکنولوژی است و از سوی دیگر،

میان قدرت اقتصادی یک کشور و جایگاه آن در سیاست بین‌الملل رابطه کاملاً مستقیمی وجود دارد. با این وجود، قدرت نرم اقتصادی آمریکا به دلایل متعددی از دهه ۱۹۷۰ میلادی رو به افول گذارده و در تحولات پس از یازده سپتامبر و بحران مالی سال‌های اخیر، با مشکلات عدیده‌ای مواجه شده است» (جاودانی مقدم و امیری، ۱۳۸۹: ۷). به دنبال بحران اقتصاد جهانی، ایجاد چالش برای مشروعیت اقتصاد بازار آزاد و مدل سرمایه‌داری لیبرال دموکراسی، نقش چین در نهادهای بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی یا گروه بیست و یک افزایش یافته و در مقابل از قدرت نفوذ کشور آمریکا در نهادهای مذکور که وجوه مالی، تجاری و اقتصادی دارند، کاسته شده است. علاوه بر این، شکل‌گیری نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی جدیدی همانند سازمان همکاری شانگهای که همگی نشان از حرکت جهان به سوی نظام چندقطبی دارد، عامل دیگری در زمینه افول قدرت نرم آمریکا محسوب می‌شود (ماه‌پیشانیان، ۱۳۹۲: ۲۳). مؤسسه پورتلند آمریکا مطابق با یافته‌های تحقیق سال ۲۰۱۹، تأکید می‌کند شعار ترامپ مبنی بر «اول آمریکا»^۱ از جمله عوامل کاهش نفوذ آمریکا در عرصه جهانی و سقوط رتبه این کشور در میان پنج قدرت برتر قدرت نرم جهان قلمداد شده است. همان‌طور که در گزارش مؤسسه پورتلند نیز آمده، سیاست‌های تجاری یک‌جانبه آمریکا، عامل اساسی فرسایش تدریجی نظم بین‌المللی مبتنی بر قانون بوده است. خروج از پیمان مشارکت ترانس-پاسیفیک، مذاکره مجدد در مورد نفتا، تهدیدات جدید تعرفه‌ای علیه مکزیک، وضع تعرفه‌های سنگین فولاد و آلومینیوم علیه کشورهای دوست و متحد و تضعیف سازمان تجارت جهانی نیز از جمله عوامل مؤثر دیگر برشمرده شده‌اند (مرکز دیپلماسی عمومی یو اس سی، ۲۰۱۹). کریستوفر لین توضیحات مفصلی درباره عوامل و ریشه‌های افول هژمونی آمریکا ارائه کرده است. وی ظهور چین را نخستین و مهم‌ترین عامل در این افول می‌داند. لین نوشته است: «امروزه ستون‌های نظامی، اقتصادی و سازمانی که نگهدارنده پکس آمریکانا (سلطه آمریکا) بوده‌اند، توسط چین به چالش کشیده شده‌اند» (گروهی از نویسندگان، ۱۳۹۸: ۵۰).

۴-۲-۳- توسعه اندیشه «ضدیت با آمریکا» یا «آمریکاستیزی» در افکار عمومی بین‌المللی:

زندگی امروزه بشر شاهد حضور مظاهر تمدن آمریکا در عرصه‌های مختلف خود از فرهنگ و سینما گرفته تا موسیقی و تفریح، از مدهای لباس تا عادات‌های غذایی و از سیاست تا اقتصاد، این‌ها همه بیانگر حضور فرهنگ و تمدن آمریکایی است اما در دو دهه اخیر با ظهور و تقویت پدیده

آمریکاستیزی مواجه هستیم (کریمخانی، ۱۳۸۹: ۲۴۱). حاکمان آمریکا با آگاهی از تغییر موازنه نظام جهانی به اقداماتی متوسل می‌شوند تا آهنگ تغییر معادلات را خود بنوازند. در این حال، کاهش قدرت نرم آمریکا و افزایش رو به تزاید موج آمریکا‌گریزی و آمریکاستیزی بزرگ‌ترین چالش ابرقدرت رو به افولی است که خود، قدرت نرم را دستورالعمل مقابله با کشورهای مخالف قرار داده است (مرادی و امانلو، ۱۳۹۲: ۱۳۵). ضدیت با آمریکا زمینه دشمنی نسبت به ایالات متحده و جامعه آمریکا، همچنین انتقادی بی‌رحمانه نسبت به نهادهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی سنت‌ها و ارزش‌های آمریکا است. ضدیت با آمریکا فقط به معنی انتقاد از آمریکا نیست، بلکه متضمن این باور ماندگار است که آمریکا کشوری شیطان‌صفت و شرور است. طی دهه ۱۹۸۰، در اوج مرحله دوم جنگ سرد و با شدت گرفتن مداخلات پی‌درپی آمریکا در آمریکای لاتین، وجهه ملی این کشور در جهان به دلیل سیاست‌های مداخله‌جویانه‌اش به شدت مخدوش گردید. در دوران بیل کلینتون سعی شد این وجهه تا حدودی برای آمریکا ترمیم گردد که با موفقیت‌هایی نیز همراه بود؛ اما سیاست‌های بوش پس از وی آمریکاستیزی را شدت و عمق بیشتری بخشید. آشکار است که آنچه از آن به‌عنوان آمریکاستیزی یاد می‌شود، محصول عملکرد دولت بوش یا اوپاما نبوده بلکه انعکاسی از مواضع و عملکرد واشنگتن در قبال رویدادهای گوناگونی است که طی چندین دهه گذشته ذهنیت سایر ملت‌ها و کشورها را به آمریکا شکل داده است (دلیرپور، ۱۳۹۱: ۵۰).

۴-۲-۴- مخالفت با فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی در جوامع شرق و غرب:

بسیاری از سیاست‌مداران آگاه، نسبت به ارزش‌های فرهنگی و نقش آن‌ها در شکل دادن به ادراک‌ها و برداشت‌ها آگاهی داشته‌اند. آن دسته از عناصر فرهنگی ملی که در مطالعه سیاست‌گذاری‌های بین‌المللی مورد توجه هستند، معمولاً عناصری هستند که به صورت نهادها در نظام سیاسی عمل می‌کنند. برخورداری برخی از کشورها مثل آمریکا از امکانات عظیم رسانه‌ای با توجه به کار ویژه متنوع آن‌ها در دیپلماسی فرهنگی، نقش بسیار مهمی در تأمین قدرت نرم برای این کشورها به دنبال داشته است. قدرت فرهنگی با میزان تأثیر و نفوذ آن تعیین می‌گردد. میزان قدرت و اقتدار فرهنگ را می‌توان برحسب دو معیار مهم، تعیین کرد: تعداد اعضای متعهد به ارزش‌های غالب و نیز میزان تعهد به ارزش‌های غالب. اگر رضایت و توافق در مورد اهمیت ارزش‌ها و باورهای موجود داشته باشد، آن فرهنگ، قوی و اگر توافق وجود نداشته باشد، آن فرهنگ، ضعیف است. این وظیفه مهم را کشورها از طریق دیپلماسی فرهنگی فعال به کمک رسانه‌ها انجام می‌دهند؛ بنابراین دیپلماسی فرهنگی

از راهکارهای مهم اعمال قدرت نرم در سیاست بین‌الملل تلقی می‌شود» (عیوضی و پارسا، ۱۳۹۲: ۱۰۸-۱۰۷).

بنا بر آنچه نظریه پردازان مکتب سازه‌انگاری معتقد هستند، روند تحولات از آغاز هزاره سوم تاکنون حاکی از تأثیرات قدرت فرهنگی معطوف به قدرت نرم در عرصه تصمیم‌گیری و اعمال قدرت در قلمرو سیاست جهانی است که ایالات متحده با برخورداری از این عناصر برای گسترش و ایجاد یک همسان‌سازی فرهنگی، نوعی تشنه در سایر هویت‌ها و فرهنگ‌های غیرغربی ایجاد کرده است که بازخورد آن تبعات و پیامدهای نامطلوبی هم برای سایر کشورها داشته و هم این تشنه‌گریبان خود ایالات متحده را گرفته است. در این میان، تنش‌هایی درون فرهنگ آمریکا وجود داشته و دارد که قدرت نرم این کشور را محدود می‌سازد. در اواسط دهه ۹۰ میلادی، ۶۱ درصد فرانسوی‌ها، ۴۵ درصد آلمانی‌ها و ۲۳ درصد از ایتالیایی‌ها، فرهنگ آمریکا را به‌عنوان یک خطر جدی برای فرهنگ خودی معرفی کردند. در خاورمیانه نیز دودلی و تردید نسبت به فرهنگ آمریکایی، باعث تحلیل و محدودیت هرچه بیشتر قدرت نرم آمریکا شده است. در حال حاضر، در خاورمیانه نیز تلویزیون و شبکه‌های ماهواره‌ای بسیاری راه‌اندازی گردیده‌اند که بیش از هر چیز بیانگر گریز این کشورها از فرهنگ القایی آمریکا و بازگشت به خود است. به طور مثال، راه‌اندازی شبکه الجزیره قطر و العالم جمهوری اسلامی ایران، تأثیر سیاسی بسیار قدرتمندی بر خنثی‌سازی سیاست‌های فرینده فرهنگی و سلطه‌طلبانه آمریکا داشته است (کتابی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱۸-۱۱۷). بررسی روی مارک‌های تجاری نشان داد در زمینه شرکت‌های بازاریابی، اطمینان به مارک‌های تجاری آمریکایی در حال کاهش است. درحالی‌که نظرسنجی سال ۲۰۰۴ توسط مؤسسه بازرگانی جهانی نشان داد که تقریباً ۶۰ درصد مصرف‌کنندگان فرانسوی و آلمانی از کالاهای آمریکایی تأثیری منفی گرفته‌اند؛ حتی مارک باربی نیز ایمن نیست. فروش این برند آمریکایی در خلال دوره اخیر انزجار از آمریکا، کاهش یافته است (مرادی و امانلو، ۱۳۹۲: ۱۴۵-۱۴۴).

۴-۲-۵- کاهش نفوذ سیاسی آمریکا بر روی متحدانش:

نگاهی به کتاب *نظم و زوال سیاسی* تألیف فرانسیس فوکویاما که خود قبلاً مروج هژمونی آمریکا در کتاب پایان تاریخ بود، نشان‌دهنده اذعان به زوال قدرت سیاسی آمریکا در ساحت نخبگان آمریکایی است. «نفوذ سابق آمریکا بر روی متحدانش و کشورهای دیگر کاهش پیدا کرده است. این بعد از نفوذ را به قدرت نرم تعبیر می‌کنند که آمریکا دیگر آن نفوذ آهنین سابق خود را از دست داده

است. متحدان آمریکا دیگر مثل دوران جنگ سرد، به راحتی در چارچوب برنامه آمریکا در جنگ‌ها مشارکت نمی‌کنند و حتی در صورت همراهی کردن دولت‌ها، افکار عمومی آن‌ها، مخالفت‌های گسترده نشان می‌دهند. کشورها قدرت خود را بازیابی کردند و این سبب شده است که آمریکایی‌ها دیگر خیلی راحت قادر به مجاب‌سازی متحدان خود نیستند» (برخورداری، ۱۳۹۸: ۱۶). در این زمینه به رشد فرهنگی و سیاسی اروپا باید توجه کرد که زمینه‌های فرسایش و کاهش قدرت نرم آمریکا را فراهم آورده است. با گسترش اتحادیه اروپا، جمعیت آن از آمریکا فزونی یافته و تولید ناخالص ملی آن معادل با تولید ناخالص آمریکا است. در بانکداری، ساخت تلفن همراه، صنعت هوا-فضا و دیگر صنایع پیشرفته شرکت‌های اروپایی مانند شرکت نوکیا، مبارزه و رقابت با شرکت‌های آمریکایی را در پیش گرفته‌اند. گسترش اروپا، به ظاهر اتحادیه اروپا را برای تعداد زیادی از اعضا این اتحادیه در اروپای شرقی، کشورهای حوزه بالکان و جمهوری‌های شوروی سابق دسترس‌پذیر و جذاب ساخته است. بروکسل از این تمایل برای الحاق به اتحادیه استفاده کرد تا ترکیه را متقاعد سازد، تغییرات سیاسی شدیدی در ساختار سیاسی خود به وجود آورد تا کشورهای حوزه بالکان را از گذشته پر از جنگ و خونریزی اخیر رها ساخته و کشورهای شوروی سابق را برای تغییر ساختار اقتصادی و سیستم سیاسی؛ یعنی تنها نوع متقاعدسازی و حمایت که نشان‌دهنده قدرت نرم است، ترغیب کند. همچنین اتحادیه اروپا در راستای منافع خود منابع بیشتری را به دیپلماسی عمومی و کمک به کشورهای همگرا با سیاست‌های خود اختصاص داده و بیشتر از آمریکا در این زمینه تلاش کرده است. این دیپلماسی، همراه با تمایل برخی کشورهای تازه استقلال یافته شوروی سابق برای الگوبرداری از مدل سیاسی و اجتماعی اروپایی که جذاب‌تر از الگوی آمریکایی به نظر می‌رسد. علت نیز این امر است که حکومت‌های نوظهور کنونی در هنگام طرح‌ریزی قوانین خود از کشورهای اروپایی که دارای پارلمان، قوانین اساسی و نظام قانونی هستند، پیروی می‌کنند (مرادی و امانلو، ۱۳۹۶: ۱۴۴-۱۴۳).

۴-۲-۶- کاهش قدرت هنجاری و مشروعیت بخشی نهادهای بین‌المللی حامی آمریکا:

نهادهای بین‌المللی نقش ایدئولوژیک دارند و به هنجارهای نظم جهانی که به نفع نیروهای اجتماعی و اقتصادی مسلط یعنی آمریکا است، در سطح ملی نیز مشروعیت می‌بخشند. در عین حال، «نهادهای بین‌المللی با جذب نخبگان کشورهای هدف، یکی از منابع بالقوه ضد هژمونیک را نیز در خود می‌بلعند و حتی برخی از انگاره‌های ضد هژمونیک را جذب می‌کنند و آن را با آموزه ضد هژمونیک سازگار می‌گردانند. رهبری نرم‌افزاری از قدرت زمانی ایجاد می‌گردد که مضامین

فرهنگی توسط سازمان‌های بین‌المللی به نحوی ارائه کردند که گسترده‌ترین طیف ممکن را به سوی خود جلب کنند. زمانی که از رهبری ایدئولوژیک و ارزشی آمریکا در بطن و چارچوب نهادها و قدرت نرم صحبت می‌کنیم، فرهنگ باید در دو حیطه موازی با هم مدنظر قرار بگیرد که عبارت‌اند از: حیطه پذیرش و حیطه تداوم. در حیطه پذیرش نیز چارچوب‌ها، تفسیرها و جهت‌گیری‌ها ماهیت ذهنی دارند و عملکرد فرهنگ نه بر اساس حقیقت، بلکه بر اساس اعتقاد و ایمان است؛ اما نگرش صرفاً ذهنی به فرهنگ، آن را به سوی عقیم شدن می‌کشانند و توانایی آن را برای کنترل و اداره جامعه از بین می‌برد. حیطه تداوم نیز بیانگر ماهیت عینی فرهنگ است و در این حیطه است که به جنبه علمی فرهنگ توجه می‌شود؛ بنابراین، تهی شدن فرد از تاریخ، هویت و فرهنگ خود، بنیاد پذیرش سلطه و رهبری هژمونیک است. از این منظر نیز موفقیت هژمون به کالایی است که فراهم می‌آورد و این امر از سال ۱۹۴۵ تاکنون در مورد آمریکا که بخش عظیمی از قدرت خود را مدیون است، صادق است. لذا می‌بینیم هنجار، ارزش‌ها و فرهنگ آمریکایی با تمام آثار مخربی که به همراه دارد، به‌عنوان عامل قدرت نرم در فرایند نظم بخشیدن به روابط بین‌الملل توسط سازمان‌ها به‌عنوان یک ابزار بر رفتار دولت‌ها و انسان‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد» (کتابی و دیگران، ۱۳۹۱: ۱۱۸-۱۱۷).

۴-۲-۷- هزینه‌های اقتصادی و سیاسی نظامی‌گری افسارگسیخته:

گرایش آمریکا به سمت جنگ‌های طولانی‌مدت و گسترده در نقاط مختلف جهان موجب از دست دادن مشروعیت هژمونی آمریکا در اذهان عمومی بین‌المللی شده است. در حقیقت، شکست سیاست‌های آمریکا از جمله مداخله نظامی نافرجام، به تضعیف شدید وجهه آن قدرت انجامیده است. پیتر ردمن^۱ در کتاب *غول ناآرام* اشاره می‌کند «اینکه توان فیزیکی آمریکا منجر به نهادینه شدن نفوذ این قدرت بر وقایع جهان شود، قائم به چند عامل ناملموس است. این عوامل عبارت‌اند از: تداوم برتری قدرت، مشروعیت عملکردها و اقدامات خارجی، آمادگی برای خطر کردن یا توانایی دفع خطرات و جلب اعتماد سایر ملل جهان. جورج بوش نیز برای حفظ هژمونی سیاسی ایالات متحده پس از ۱۱ سپتامبر راهکارهای ردمن را به کار گرفت؛ غافل از اینکه جلب اعتماد سایر ملل جهان با تداوم جنگ دشوار است؛ ضمن آنکه ردمن بیان کرده بود، انزجار بین‌المللی یکی از مشکلات عمده آمریکا است و امروزه حتی دوستان آمریکا نیز این حکومت را آمیزه‌ای از قدرت‌طلبی و منفعت‌جویی قلمداد می‌کنند. پس از ۱۱ سپتامبر، آمریکا علاوه بر تراشیدن دشمنان عینی و حتی ذهنی، در صدد نوعی یک-

1. Peter Redman

جانبه‌گرایی در مقابل چندجانبه‌گرایی برآمد. مبنای ساختاری این رویکرد در این امر خلاصه می‌شد که آمریکا در مقام تک قطب محوری جهان به جای پذیرش نقش قدرت‌های درجه دوم متحد یا غیرمتحد (همچون اروپا، چین و روسیه) در صدد برآمده تا آن‌ها را به مجموعه‌ای از اهداف، امتیازها یا دل‌مشغولی‌های منطقه‌ای محدود سازد و در مقابل، در عرصه جهانی به گونه‌ای مختار عمل کند. بوش با تأکید بر راهبرد یک‌جانبه‌گرایی، این سیاست را اجرا کرد و معتقد بود دیگران تنها در قالب نوعی چندجانبه‌گرایی نمادین می‌توانند نقش حامی سیاست‌های آمریکا را بازی کنند. علاوه بر موارد بیان شده، آمریکا به دلیل ارائه الگوی تهاجمی در عرصه خارجی و اعمال خارجی خشن در برخی مناطق جغرافیایی، از نظر هزینه نظامی و اعتبار بین‌المللی با مشکلاتی مواجه شده است که نمونه آن در جنگ‌های عراق و افغانستان مشاهده شد. همچنین این کشور از جانب تهدیدهای نامتقارن رنج می‌برد و بسیاری از تدابیر سیاسی و امنیتی آن در برخی مناطق از جمله سوریه، عراق و افغانستان با شکست مواجه شده است. در حقیقت، آمریکا توان مدیریت بحران را در بسیاری از حوزه‌ها از دست داده و تلاش کرده است با تهاجم نظامی یک‌جانبه، مسئله را حل کند که موفق نبوده است. نتیجه سیاست حضور و نفوذ بیشتر ایالات متحده در مناطق مختلف جهان آن بوده که ضربه نهایی را به خود آمریکا وارد کرده و منجر به تصویرسازی نامطمئن از این کشور در اذهان عمومی، چالش دوگانگی معیارهای سیاسی و تضعیف هژمونی و سلب رضایت جهانی از رهبری این کشور در نظام بین‌الملل شده است» (دهشیری، ۱۳۹۷: ۶۲-۶۰).

«جنگ موجب کشتار انسان‌ها می‌شود و فارغ از پیروزی یا شکست جنگ‌ها، این به شیوه مبنایی با رویکرد نرم منافات دارد. آمریکا ممکن است در بعد نظامی پیروز شود اما به لحاظ تبعات بعدی که تثبیت نظم لیبرالیستی و پدیده دولت‌سازی است، شکست خورد. نکته دوم، تأثیرات جنگ‌ها بر حوزه اقتصاد آمریکا است. هزینه‌هایی که طی این جنگ‌ها بر آمریکا تحمیل شد، بسیار بالا است. چنانچه مشهور است که اگر آمریکایی‌ها این هزینه را صرف محرومیت‌زدایی در جهان می‌کردند، امروزه هیچ محرومی در دنیا نبود. لذا اگر آمریکا در اثر جنگ جهانی دوم و پایان جنگ سرد به قدرت هژمون تبدیل شد، در اثر جنگ‌های خلیج فارس و برخی جنگ‌های تجاری-اقتصادی نیز هژمونی‌اش را از دست داد. جنگ‌هایی که آمریکا در منطقه خاورمیانه راه انداخت، علاوه بر اینکه هزینه گزاف هفت هزار میلیاردی را به این کشور تحمیل کرد، در حوزه قدرت نرم هم موجب افول آمریکا شد و فضای تنفرآمیزی را نسبت به آمریکا در منطقه و جهان گسترش داد. بررسی ده‌ها کتاب در آمریکا در

خصوص تضعیف قدرت بین‌المللی آمریکا، حکایت از پذیرش واقعیت افول قدرت این کشور در سطح نخبگانی ایالات متحده است» (علیدوستی، ۱۳۹۸: ۱۶).

۴-۲-۸- زوال اعتبار سیاست خارجی آمریکا:

نظرسنجی مؤسسه بین‌المللی گالوپ نشان داد که «مردم پانزده کشور از چهل و چهار کشور دنیا معتقدند سیاست‌های خارجی آمریکا تأثیر منفی روی نگرش آن‌ها نسبت به ایالات متحده داشته است. مؤسسه نظرسنجی اروپایی نیز بدین نتیجه رسید که اکثریت مردم اروپا عقیده دارند، آمریکا در عرصه مبارزه با فقر در جهان، حفظ محیط‌زیست و حفظ صلح در جهان، بیشتر نقش منفی بازی کرده است. همچنین در نظرسنجی مؤسسه پیو از ۴۴ کشور جهان آمده است پاسخ مردم بیست کشور بدین سؤال که آیا آمریکا «منافع شما را در نظر می‌گیرد یا خیر»، پاسخ نه خیلی زیاد یا به هیچ وجه بوده است. در نخستین دوره روی کار آمدن اوباما دیدگاه‌ها عمومی نسبت به آمریکا، به دلیل سیاست‌های تهاجمی بوش، بسیار منفی بود. «پیمایش‌های انجام‌شده در بین کشورهای اروپایی، نشان می‌دهد که ۷۸٪ مردم در سال ۲۰۰۹ سیاست‌های اوباما را مثبت ارزیابی می‌کردند، این رقم در سال ۲۰۱۲، به ۶۳٪ افت کرده است. در بین کشورهای مسلمان، این نسبت از ۳۴ درصد به ۱۵ درصد رسیده است. بر اساس نظرسنجی همین مؤسسه، بسیاری از مردم عقیده داشتند، اوباما به چندجانبه‌گرایی معتقد است، پیش از کاربرد نیروی نظامی به اجماع نظر بین‌المللی فکر می‌کند، نگرش منصفانه‌ای نسبت به منازعه فلسطین و رژیم صهیونیستی دارد، و نگران تغییرات اقلیمی در جهان است؛ اما امروزه تنها اندکی از افراد عقیده دارند که وی واقعاً به این دسته اندیشه‌ها پایبند بوده است. کاهش اعتبار سیاست خارجی آمریکا در دهه‌های اخیر در کل جهان و به‌ویژه در خاورمیانه شدت یافته است. در افغانستان و پاکستان گرایش‌های ضدآمریکایی به عامل مهمی برای پیوستن افراد به گروه‌های جهادی مبارز با آمریکا تبدیل شده و همکاری کامل دولت‌های متزلزل این کشورها با آمریکا را دشوار ساخته است. نگرانی‌های ژئواستراتژیک همچنین مخالفت‌های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی با نقش تاریخی و ماجراجویی نظامی یک دهه گذشته آمریکا در منطقه به مانعی برای همکاری کامل این دولت‌ها با آمریکا بدل شده است. این زوال قدرت نرم آمریکا به خاورمیانه محدود نمی‌شود. برای نمونه، حضور نظامیان آمریکایی در کره جنوبی و مشکلات اجتماعی ناشی از این حضور همچنین طرفداری متعصبانه رسانه‌های این کشور از آمریکا، باعث تشدید احساسات ضدآمریکایی در این کشور گردیده است. آمریکاستیزی در روسیه نیز به‌ویژه در بین جوانان مشهود است. در صورت تغییر در دستگاه رهبری کنونی روسیه و

جایگزینی آن با نسل جوان‌تر این کشور، می‌توان شاهد بروز چالش‌های جدی و نوینی در برابر آمریکا و توانایی آن برای تعقیب بی‌دردسر اهداف خود در آسیا و خاورمیانه بود. در چین، برزیل، ژاپن، و سایر کشورها نیز می‌توان چنین گرایش‌هایی را مشاهده کرد. روشن است که حل این مشکلات کار ساده‌ای برای سیاست‌گذاران آمریکایی نخواهد بود. این روند نزولی در مناطق توسعه‌یافته جهان نیز به شدت نمایان بوده است. افول همانند حمله به تاجران و شهروندان آمریکایی، تحریم محصولات آمریکایی در اعتراض به سیاست خارجی آمریکا به ویژه پس از حمله به عراق و افغانستان، در سال‌های اخیر در کشورهای مختلف جهان آشکارا منافع شرکت‌های بزرگ این کشور را به خطر انداخته است» (دلیرپور، ۱۳۹۱: ۵۲-۵۱).

نتیجه‌گیری

یافته‌های مقاله نشان می‌دهند اول، آمریکا دارای مؤلفه‌ها و منابع قدرت نرم در حوزه‌های اقتصادی، علمی، فرهنگی و سیاسی است ولی در دهه اخیر به دلیل مدیریت ناصحیح منابع نرم‌افزاری قدرت و تناقض‌های رفتاری این کشور در مناطق مختلف جهان، با فرسایش منابع قدرت نرم مواجه شده است. دوم، گسترش سطح بی‌اعتمادی و بدبینی مجامع بین‌المللی و افکار عمومی بین‌المللی نسبت به سیاست‌ها، عملکرد و فعالیت‌های آمریکا و نهادهای مرتبط با این کشور باعث شده است تا قدرت نرم این کشور رو به اضمحلال برود. سوم، از بین رفتن مقبولیت نهادها و مجامع بین‌المللی نسبت به حسن نیت و خیرخواهی آمریکا در نقاط مختلف جهان زمینه‌ساز کاهش قدرت هنجارسازی نهادهای سیاسی و اقتصادی آمریکا شده است و همین امر باعث شده است از قدرت نرم‌افزاری نهادهای بین‌المللی آمریکا به‌عنوان بازوهای اجرایی قدرت فراملی این کشور کاسته شود و نهادهای موازی و رقیب در آسیا، اروپا و آفریقا شکل بگیرند. چهارم، ارزش‌های سیاسی و فرهنگی آمریکا نظیر رؤیای آمریکایی، سبک زندگی غربی، الگوی دموکراسی آمریکایی و... در جهان با تردید زیادی مواجه شده‌اند و همانند دو دهه قبل، از مشروعیت و مقبولیت برخوردار نیستند و همین مسئله قدرت فرهنگی هژمونی آمریکا را مخدوش ساخته است. پنجم، زمینه‌های افول و اضمحلال قدرت نرم آمریکا بر اساس شواهد تاریخی، پیمایش‌های میدانی و نظرسنجی‌های جهانی عبارت‌اند از: مخدوش شدن سبک زندگی و رؤیای آمریکایی، ظهور قدرت‌های جدید در برابر سیاست یک‌جانبه‌گرایی آمریکا، کاهش تأثیر بر نهادهای مالی و اقتصادی بین‌المللی، چالش‌های سیاسی-اجتماعی داخلی آمریکا، توسعه اندیشه

ضدیت با آمریکا در افکار عمومی بین‌المللی، مخالفت با فرهنگ و ارزش‌های آمریکایی، کاهش نفوذ سیاسی آمریکا بر روی متحدانش، کاهش قدرت هنجاری و مشروعیت‌بخشی نهادهای بین‌المللی حامی آمریکا، هزینه‌های نظامی گری افسارگسیخته، گرایش آمریکا به سمت جنگ‌های طولانی مدت در نقاط مختلف، شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید، زوال اعتبار سیاست خارجی آمریکا، بی‌اعتباری الهام‌بخشی لیبرال دموکراسی به‌عنوان الگوی سرمشق، تناقض راهبردی آمریکا در برابر پدیده تروریسم و ...

منابع

فارسی

- آدمی، علی و مهدیه قرشی (۱۳۹۴)، «افول قدرت نرم آمریکا؛ شاخص‌ها و مؤلفه‌ها»، سیاست جهانی، زمستان، شماره ۴، صص ۲۰۳-۲۴۰.
- آهوپی، مهدی و دیاکو حسینی (۱۳۹۵)، «افول هژمونی آمریکا: معنای انتقال قدرت در نظام جهانی و الزامات سیاست‌گذاری»، سیاست‌گذاری عمومی، دوره ششم، پاییز، شماره ۲۰، صص ۵۱-۶۶.
- بختیاری، تهمینه (۱۳۹۷)، «افول قدرت نرم آمریکا»، پژوهش خبری خبرگزاری صداوسیما، پانزدهم آذر.
- برخورداری، یاسر (۱۳۹۸)، «کاهش نفوذ آمریکا بر روی متحدانش»، در آغاز یک پایان: افول آمریکا، تهران: شبکه رادیویی گفت‌وگو.
- برمن، آ. راسل (۱۳۹۳)، «انزواطلبی جدید آمریکا»، ترجمه قدرت رستم‌لو، رصد جنگ نرم، پاییز، شماره ۳، صص ۶۳-۶۸.
- بولتن رصدی تحلیل نیا (۱۳۹۹)، بررسی افول قدرت نرم آمریکا، بولتن رصدی تحلیل نیا، شماره ۳.
- جاودانی‌مقدم، مهدی و مهدی امیری (۱۳۸۹)، مؤلفه‌های افول قدرت آمریکا در نظام بین‌الملل، تهران: مرکز پژوهش‌های مجلس.
- حسینی، سید اصغر و راحله جمعه‌زاده (۱۳۹۲)، «تبیین نظری قدرت نرم بر مبنای نگرشی فرا‌نای به کاربست منابع غیرمادی قدرت در سیاست خارجی»، سیاست نظری، دوره جدید، بهار و تابستان، شماره ۱۳، صص ۱۳۹-۱۶۰.
- خداوردی، حسن و فرزانه رحمتی (۱۳۹۷)، «راهبرد قدرت نرم آمریکا در مقابل جمهوری اسلامی ایران»، مطالعات سیاسی، سال دهم، بهار، شماره ۳۹، صص ۷۵-۹۴.
- دانش‌نیا، فرهاد (۱۳۹۲)، «قبض و بسط مفهوم قدرت در سامان فکری جوزف نای»، جستارهای سیاسی معاصر، دوره ۴، پاییز، شماره ۹، صص ۶۷-۸۷.
- دلیرپور، پرویز (۱۳۹۱)، «زوال قدرت نرم ایالات متحده آمریکا»، مطالعات قدرت نرم، پاییز و زمستان، شماره ۷، صص ۴۵-۶۲.

- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۷)، «افول قدرت نرم آمریکا»، *مطالعات قدرت نرم*، پاییز و زمستان، شماره ۱۹، صص ۳۵-۶۸.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۹۸)، «افول قدرت نرم ایالات متحده آمریکا»، در آغاز یک پایان: افول آمریکا، تهران: شبکه رادیویی گفت‌وگو.
- رفیع، حسین و ملیحه نیکروش (۱۳۹۲)، «دیپلماسی عمومی و قدرت نرم»، *روابط بین‌الملل*، دوره ۶، تابستان، شماره ۲۲، صص ۹۹-۱۳۳.
- زمانی، حبیب (۱۳۹۸)، «امواج بیداری اسلامی خود نشانه آشکار از افول آمریکا است»، در آغاز یک پایان: افول آمریکا، تهران: شبکه رادیویی گفت‌وگو.
- عصر دیپلماسی (۱۳۹۸)، «نظریه ثبات هژمونیک و مسئله افول قدرت آمریکا»، *پایگاه خبری عصر دیپلماسی*، سی‌ویک تیر.
- علی‌دوستی، قاسم (۱۳۹۸)، «جنگ‌ها مهم‌ترین عامل زوال قدرت آمریکا»، در آغاز یک پایان: افول آمریکا، تهران: شبکه رادیویی گفت‌وگو.
- عیوضی، محمدرحیم و مونا پاسا (۱۳۹۲)، «الگوی تحلیلی قدرت نرم و سیاست بین‌الملل»، *قدرت نرم*، دوره ۳، پائیز و زمستان، شماره ۹، صص ۹۹-۱۲۲.
- کتابی، محمود و دیگران (۱۳۹۱)، «قدرت نرم و راهبرد هژمونیک‌گرایی آمریکا»، *دانش سیاسی*، پاییز و زمستان، شماره ۱۶، ۱۰۷-۱۲۸.
- کریم‌خانی، فهیمه (۱۳۸۹)، «نقد و بررسی آمریکاستیزی: علل و ریشه‌ها»، *مطالعات خاورمیانه*، تابستان، شماره ۳۷، صص ۲۴۰-۲۶۱.
- گروهی از نویسندگان (۱۳۹۸)، *آغاز یک پایان: افول آمریکا*، تهران: شبکه رادیویی گفت‌وگو.
- ماه‌پیشانیان، مهسا (۱۳۹۲)، «چالش‌های قدرت نرم آمریکا»، *مطالعات منطقه‌ای*، بهار، شماره ۲، صص ۱-۳۲.
- مرادی، حجت‌الله و حسین امانلو (۱۳۹۲)، «افول قدرت نرم آمریکا»، *مطالعات عملیات روانی*، پاییز، شماره ۳۷، صص ۱۳۵-۱۴۸.
- نای، جوزف (۱۳۹۶)، دونالد ترامپ و افول قدرت نرم آمریکا، خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا).
- وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۶)، «فراتکنولوژی و تحول مفهوم قدرت در روابط بین‌الملل»، *مطالعات راهبردی*، زمستان، شماره ۳۸، صص ۶۹۷-۷۲۴.

لاتین

- Ahmad, Azhar (2012), "Concept of national power", *Strategic Studies*, Summer & Autumn, Vol. 32, No. 2/3, pp 83-101.
- Baldwin, David (2002), "Power and International Relation", in *Handbook of International Relations*, Walter Carlsnaes et.al (eds.), London: SAGE.
- Dahl, Robert A. (1957), "The concept of power", *Behavioral Science*, Volume 2, Issue 3, pp 201-215.

- Datta, Monti Narayan (2009), "The Decline of America's Soft Power in the United Nations", *International Studies Perspectives*, August, Volume 10, Issue 3, PP.265-284.
- Kaviani, Reza (2017), "The Concept of Power in International Relations", *International Journal of Political Science*, Summer, Vol.7, No 2, pp 29-36.
- Kurlantzick, Joshua (2005), "The Decline of American Soft Power", in *Current History*, December 01.
- Li, Eric (2018), "The Rise and Fall of Soft Power", *foreign policy*, August 20.
- National Intelligence Council (2012), *Global Trends 2030: Alternative Worlds*, US: publication of the National Intelligence Council.
- Nye, Joseph S. (2019), American Soft Power in the Age of Trump, In *Project Syndicate*.
- Nye, Joseph S. (2018), "America's soft power is robust and resilient", *Special to Gulf News*, February 09.
- Nye, Joseph S. (2018), "Donald Trump and the Decline of US Soft Power", Feb 6, *Project Syndicate*.
- Nye, Joseph S. (2013), *Hard, Soft, and Smart Power*, Edited by Andrew F. Cooper, Jorge Heine and Ramesh Thakur, The Oxford Handbook of Modern Diplomacy.
- Nye, Joseph S. (2020), No, President Trump: You've Weakened America's Soft Power, Feb 25, *The New York Times*.
- Nye, Joseph S. (1990), "Soft Power", *Foreign Policy*, Autumn, No. 80, pp 153-171.
- Nye, Joseph S. (2017), "Soft power: the origins and political progress of a concept", *Palgrave Communications*, 24 Jan, 3(1), pp 1-3.
- Nye, Joseph S. (2021), "Soft power: the evolution of a concept", *Journal of Political Power*, at: <https://www.softpowerclub.org/wp-content/uploads/2021/03/Nye-Soft-power-the-evolution-of-a-concept-1.pdf>
- Rosenblum, Todd (2019), "The demise of American soft power", *the hill: opinion contributor* 191, Oct 28.
- USC Center on Public Diplomacy (2019), "The Soft Power 30: A Global Ranking of Soft Power 2019", US: Portland, Facebook, USC Center on Public Diplomacy.
- van Ham, Peter (2010), *Social Power in International Politics*, London: routledge.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

The Decline of American Soft Power; Perspectives and Backgrounds

Ghola Reza Jamshidiha*

Seyyed Mohammad Javad Ghorbi**

ABSTRACT

The successive failures of the US hard power and the increase in the material and spiritual costs of this country in the use of the hardware resources of power have caused this country to move towards the software resources of power in recent decades and in this field some successes. However, the actions, policies, and management of American officials in world politics led to a decline in the legitimacy and acceptance of American power in international public opinion. In other words, the growth and development phase of US software power has declined, and in the current situation, the United States no longer has the necessary capability to exercise soft power; Because its policies are not beautiful, glorious, or acceptable to nation-states, and the cultural, political, and economic resources of America's soft power are pessimistic. Given the importance of soft power in global relations and how the United States operates in this area, this article seeks to answer the key question that; What are the components of the decline of US soft power in the global political process? To answer the main and secondary questions of the article, the authors try to explain the reasons for the decline of soft resources of American power by using analytical-descriptive method. The findings show that the reasons for the decline of US soft power are: the emergence of new powers, internal socio-political crises, the reduction of international influence on financial and economic institutions, the discredit of US foreign policy and diplomacy.

Keywords: Soft Power, the United States, the Decline of Power, American Values, International Distrust.

* Corresponding author: Full Professor, Department of the Islamic Social Sciences, Faculty of Social Sciences, Tehran University, Tehran, Iran

Gjamshidi@ut.ac.ir

** MA, Department of political thought of Islam

Ghorbi68@yahoo.com